

استعمار انگلیس و فرهنگ آن روزگار

بررسی توانمندی فکری و فرهنگی و پویایی هويت در هر دوره‌اي از تحولات می‌تواند شاخص قابل اطمینان و گویا برای تشخیص چگونگی حیات اجتماعی به شمار آيد. مواجهه نخبگان فکری و فرهنگی، که حافظان هويت و از مولدان آن نزد هر ملتی محسوب می‌گرددند، می‌تواند نشان دهد که ساختار و بافت موجود جامعه به کدام سو و با کدام انگیزه و نیرو حرکت می‌کند. آقا سید احمد رضوی، مشهور به «ادیب پیشاوری»، که تامل در آرای وی حکایت از سرزنشگی فرهنگ ایرانی — اسلامی در آن دوران و به تعییر دیگر نفوذ این فرهنگ در فکر و رفتار ایرانی دارد، روشن می‌سازد که مقاویتی بنیادین در برابر استعمار وجود داشته است که این واقعیت اصالت فرهنگ و هویت در این مرز و بوم را نشان می‌دهد. نوشتر زیر، کندوکاوی محققانه در آرای ایشان می‌باشد.

آقا سید احمد رضوی، مشهور به «ادیب پیشاوری» (۱۲۶۰ق. - ۱۳۰۹ش)، حکیم، ریاضی‌دان، ادیب و حمام‌سرای بزرگ اسلامی ایران در عصر مشروطه است که در کثرت و تنوع معلومات، یگانه روزگار خود شمرده می‌شد و شخصیتی چون ادیب یاسمی، او را برترین شاعر ایران در عصر اخیر دانسته است. وی در نوجوانی، تمامی مردان قبیله‌اش را، که در قیام بر ضد انگلیسی‌ها شرکت کرده بودند (۱۸۵۷م. - ۱۸۵۸م.)، از دست داد و ناگزیر از موطن خود نقل مکان کرد و به کابل و سیس شهید رفت. غم قتل عزیزان، درد غربت، همواره قلبش را می‌فشنده، ولی او فرست را از دست نداد و تمامی توانش را در راه تحصیل فقه، ادب، تفسیر، حکمت، ریاضی و تاریخ به کار گرفت و بدین منظور به شهرهای متعدد سفر کرد که از آن جمله می‌توان به هرات و مشهد و سبزوار اشاره کرد. نهایتاً در تهران حوزه درس و ارشاد گسترد و دیری نگذشت که محضرش محلل داشت پژوهان و ادب‌دوستان گشت. علامه محمد قزوینی، فروزنگر، فروغی، عباس اقبال و دهخدا از کسانی مستند که از محضرش بهره‌ها گرفته‌اند. حافظه‌ای سرشار و ذهنی وقاد داشت و در کثرت و تنوع معلومات، یگانه عصر خود شمرده می‌شد زمانی که در تیر ۱۳۰۹ش. درگذشت و ضمن تشییعی باشکوه، در امامزاده عبدالله واقع در زیارتگاه حضرت عبدالعظیم عليهما السلام به خاک رفت، وزیر فرهنگ وقت اعلام کرد: «عالیم علم و ادب، شخصیتی را از دست داد که به وجود آمدن چون او، مشکل و بلکه محال است.»^۱

جالب آن است که اشتغالات علمی و ادبی ادیب، مانع توجه دقیق و مستمر به «مشکلات اجتماعی مسلمین» نبود و همواره به «مصالح ایران و شرق» و دفع «تجاور استعمار» از سرزمین‌های اسلامی می‌اندیشید. اشعارش

در «دیوان» و «قیصرنامه»، حاوی شرح تجاوز دول اروپایی به شرق، و تحریض مسلمانان به قیام علیه استعمار است. شعر وی آینه‌ای تمامانما از رفتار زشت دول استعماری غرب با شرقیان می‌باشد و رمز و راز پیدایش مشکلات کوتی شرق را دربردارد.
رائق سطور پیش از این، دیدگاه‌های ادیب نسبت به امریکا را طی مقاله‌ای در همین مجله بررسی کرده،^۲ و در این مقاله دیدگاه‌های وی را راجع به استعمار بریتانیا بیان نموده است. مأخذ ما در نقل اشعار ادیب، «دیوان اشعار» وی (جمع و تحشیه و تعلیقات مرحوم عبدالرسوای) و نیز مثنوی «قیصرنامه» (نسخه خطی شماره ۱۳۷۶۸ کتابخانه مجلس شورای اسلامی) می‌باشد. در حلول مقاله، همه جا از دیوان اشعار ادیب با رمز «» و از قیصرنامه با رمز «ق» یاد کرده‌ایم.

۱— بریتانیای کبیر؛ شیطان بزرگ آن روزگار

دانای پیشاور، استعمار انگلیس را — به روزگار خوبش — دشمن اصلی امت اسلام و شیطان بزرگ جهان می‌شمرد و معتقد بود که آشوب و اضطراب گیتی از این اژدها بوده و قرار و آرام آن نیز در سرکوبی وی نهفته است (ق/ ص ۲۵۱، ۳۰۸، ۳۵۰ و نیز صص ۵۳۱— ۵۳۲). از دید ادیب، بریتانیا «دشمن دین»، «دیو رجم» و «اعنی عالم گزاری» عصر محسوب می‌شد و رد پایی وی در نوع فتنه‌ها و توطئه‌های ضد اسلامی، ضد شرقی و ضد ایرانی، آشکار بود. وی حتی روس تزاری را، با همه غرور و تحکمی که در دو دهه اول قرن بیستم نسبت به ایران (و عثمانی) نشان می‌داد، در سیاست خارجی بازیجه انگلیس می‌انگاشت و به لحاظ تاریخی‌های پنهان لندن با دولت تزاری در فاصله سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۰۷ در باب خاورمیانه و ایران، بریتانیا را در جنایات فجیعی که روس‌ها آن ایام در ایران انجام دادند شریک جرم، بلکه «سبب اقوای از مُباشر» می‌شمرد: مگو روس؛ کاین فتنه انگریز کرد / همه کار، این فتنه‌انگیز کردا (ق/ ص ۳۷۹).

۲— انگلیس؛

اتش افروز اصلی در جنگ جهانی اول به دیده حکیم پیشاور، در جنگ جهانی اول، بریتانیا «تفتن اول» را در ایجاد آتش جنگ بر ضد متحارکین و کشاندن پای امریکا به جبهه سیزی با آلمان بر عهده داشت. می‌دانیم که پس از ختم این جنگ، درباره عامل یا عوامل اصلی ایجاد آن، نظریات گوناگونی ابراز شد. عدای آلمان را مسئول اصلی ایجاد جنگ تلقی می‌کردند و گروهی دیگر، بازگناه را بیشتر متوجه متفقین می‌دانستند و بالآخره گروه سوم معتقد بودند که هر دو جناح، تا حدودی به یکسان، در بر افروختن جنگ مقصود بوده‌اند. نظریه اول، خاصه در سال‌های نخستین پس از جنگ، و تحت تأثیر تبلیغات دول فاتح، رونق ویژه داشت. اما به مرور که غبار تبلیغات فرو نشست،

ادیب پیشاوری عموم دول

غربی (جز آلمان عصر

ویلهلم و متحداش) را

دشمن اسلام و مسلمانان

می شمرد؛ منتهای معتقد بود

که در میان رجال سیاسی

این دول، کمایش افراد

خوب نیز یافت می شود.

اما دولتمردان انگلیس،

همگی بی استثنا شر و پلیدند

و خصم اسلام و شرق

می باشند. هر قوم، خوب و

بد دارد، ولی خاک انگلستان

— در عرصه سیاست

خارجی — گویی جز بچه

ابلیس بیرون نمی دهد!

ز هر قوم، خوب و بدی خاسته

که گیتی به خوب و بد آراسته

ولیکن، به انصاف، کز انگلیس

نیامد برون جز که بچه ابلیس

وی می زد، خطاب به انگلیس می گوید:

بسی خانمان های بوده کهن

ز رخنه تو شد کنده از بین و بن...

به روایا بازی، شدی ملک گیر

ز صد دام جستی، جو رویاه پیر

به دامن در افکنید ایدون قضا

که هرگز نیایی از آنجا رها

به خون کسان ریختن، ای شگفت!

همیشه تو را کار بالا گرفت

ته گشت روس و فرانسیس هم

به دنبال جم، رفت بلقیس هم

ثار تو کردند این هر دو، جان

که برکندهشان شد، ز بُن، خانمان (ق/ص ۲۱۵ و ۲۶۷-۲۶۸)

در مسمطی جالب — که در دوران فتوحات برق آسای آلمان سروده — با استفاده از آرایه تمثیل، مسائلی همچون تحوه شروع جنگ چهانگیر، نقش عمده انگلیس در آتش افروزی و نهایتاً شکسته شدن شاخ گستاخی وی به دست آلمان را به تصویر کشیده است. برایه این مسمط انگلیس، «زاغ» — ضرب المثل

شومی و نخوست — است و آلمان (متحدد دولت مسلمان عثمانی، و درگیر با دشمنان بالغل اسلام و مسلمانان) «همای فرخنده» — پرندۀ سعادت — و جنگ چهانگیر،

عرصه ستیز «زاغ و هما» (حسن این تشبیه، زمانی بیشتر آشکار می شود که توجه داشته باشیم عقاب، نشان آلمان بود)، زاغ شوم — که از فر هم، هراسان شده بود و بدان رشك می برد — نخست به سراغ «زاغ» (روس

تزاری) رفت و او را فریفت، سپس به اغا و تحریک

«صُعوه» و «دُمسیجه» — فرانسه و بلژیک — اقدام

کرد تا با کشیدن پای آنان به جنگ با همای آلمان، خود

را از چنگال حریف رها سازد و بلکه رقب دیرینه را از پای مراندازد اینان، با فتنی راغ انگلیس، به عرصه نبرد قدم گذاشتند و دیری نگذشت که مصادق متل معرف تازی شدند: اذا كان الفراب دليل قوم / سپهديهم الى دار البوار! (د/ صص ۱۸۰-۱۷۸).

برایه این تحلیل، ادب اولاً مستولیت قتل کسانی را که در جنگ با آلمان سر و افسر باختند، متوجه لندن می دانست (ق/ص ۲۲۵): تانیا به قیصر آلمان توصیه می کرد که از قطع شاخه های درخت فتهه — یعنی فرانسه و... — بپرهیزد و به قلع ریشه آن — نابودی انگلیس — اقدام کنند؛ در معنی، گنجشک را بگذارد و گاو را بکشد! ز خون عدو، جنگ الماس وار تو را باد پیوسته آهار دار گرفت په باید گویش گاو دیه که گنجشک را در شکم نیست پیه! (ق/ص ۸۶) سخن که بیدینجا رسید، ذکر نکته ای خالی از لطف نیست:

ادیب پیشاوری عموم دول غربی (جز آلمان عصر ویلهلم و متحداش) را دشمن اسلام و مسلمانان می شمرد؛ منتهای معتقد بود که در میان رجال سیاسی این دول، کمایش افراد خوب نیز یافت می شود. اما دولتمردان انگلیس، همگی بی استثنا شر و پلیدند و خصم اسلام و شرق می باشند. هر قوم، خوب و بد دارد، ولی خاک انگلستان — در عرصه سیاست خارجی — گویی جز بچه ابلیس بیرون نمی دهد!

ز هر قوم، خوب و بدی خاسته که گیتی به خوب و بد آراسته

ولیکن، به انصاف، کز انگلیس

نیامد برون جز که بچه ابلیس (ق/

۴۹۷-۴۹۸)

ادعای فوق، عجیب و سنگین می تمايد، ولی ظاهرآ چاره ای جز پذیرفتن آن نیست. چون وقتی که حتی ادوارد براون نیز (با آن همه ادعای ایران دوستی و فرهنگ خواهی) به نوشته یحیی دولت آبادی در «حیات یحیی» قرار بود در قرارداد و توثق الدوله، مستشار انگلیسی حاکم بر وزارت فرهنگ ایران شود، دیگر چگونه می توان در طبقه و هیئت حاکمه بریتانیای آن روز، کسی را از شرکت در جنایات آن امپراتوری مبرا شمرد.

۳- استعمار انگلیس؛ دیو هزار چهره
ادیب پیشاوری، در وصف شومی و پلیدی، و شدت و عمق خطر انگلیس، و نیز شرح شگردهای ظریف و ترفندهای موزیانه وی، از تعابیر و تماثیل گویا، دقیق و گوناگونی بهره جسته و در قالب هریک از آن تعابیر، یک یا چند خصلت از خصال زشت آن قدرت استعماری را هنرمندانه معرفی کرده است. بعضی از این تعابیر — که نشان دهنده هنر تمثیل، قدرت تخیل، قوه بیان، غنای واژگان و در عین حال وسعت اطلاع، و در عین حال عمق کینه و دشمنی «صولی» وی نسبت به

نشر اعلامیه‌های مانند اعلامیه لرد دالهوسی (Lord Dalhausie) که مطابق مقررات آن، پس از مرگ یک شاهزاده‌ای بدون وارث و جانشین، مال و ملکش به دولت بریتانیا تعلق می‌گرفت، از تصرف حکمرانان بومی خارج می‌شد و به تصرفات دولت انگلیس در می‌آمد. در مدت مدیریت این لرد، به این طریق و بدون سر و صدا، هشت ایالت مهم هند به تصرف دولت بریتانیا درآمد. به شاهزادگان و حکمرانان هندی رسمًا اختصار می‌شد که از دو چیز یکی را باید قبول کنند؛ یعنی یا خود را برای جنگ و کشته شدن آماده سازند، یا باید هر قدر دولت انگلیس بخواهد، باج بدنه. این هم طریق دیگری بود که بریتانیا برای تصرف سایر ایالات هندوستان در پیش گرفت. در سال ۱۸۷۰ م. دولت بریتانیا چهار هزار، در سال ۱۸۸۰ م. پانزدهزار، در سال ۱۸۹۰ م. نودهزار و در انتهای این قرن (نوزدهم میلادی) ۱۳۳۰۰۰ میل مربع با اتخاذ این تدابیر، به متصرفات خود افزوده بود. ژان مورلی (Gohn morlay) اعتراف می‌کند که فقط در قرن نوزدهم، دولت انگلیس ۱۱۱ فقره جنگ در هندوستان به راه اندخت و در تمام آن‌ها، بدون اینکه به یک نفر سرباز انگلیسی محتاج شود، قوای هندی را به جنگ و سبیز وامی داشت. میلیون‌ها هندی با چشم بسته جنگیدند تا طوق اسارت و بندگی به گردن هندوستان بیفتد. تمام مخارج و مصارف این جنگ‌ها تا دیان آخر، به عنوان اضافه مالیات، از خود اهالی گرفته می‌شد.^۲

لرد کرزن، نایب السلطنه مشهور و مبتخر انگلیس در هند، در سال‌های آغازین قرن بیستم، با اشاره به نقش مؤثر ارشن هند بریتانیا در سرکوبی قیام ضد انگلیسی بوکرهای (واقع در افریقای جنوبی) و نیز چینی‌ها، می‌نویسد: «سال گذشته هندوستان شرکت خود را در حفظ مانع امپراتوری به خوبی نمایش داد. فرستادن فوری ارشن هندی» سبب «تجاه مستعمره ناتال [= بوکرهای] گردید. ارشن هند بود که سفارت انگلیس را در پکن محفوظ داشت. اگر دست ما از طرف مشرق تایه چین، و از طرف مغرب تا به افریقای جنوبی می‌رسد شک و تردید نیست که این موضوع نفوذ ما را مدلل می‌دارد و البته در بسط این نفوذ، سپاهیان هند مقام مهمی را احراز می‌کنند.^۳

ویل دورانت، کتاب خود را در ۱۹۳۰ م.، یعنی سال‌های اوچ درگیری مردم هند با استعمار انگلیس، تالیف کرد. او در تشریح وضع جاری ارشن هند و استعمار آن به منظور پیشبرد اهداف استعماری انگلیس در نقاط مختلف جهان خاطرنشان می‌سازد: «تعداد مجموع قوای فعلی هندوستان بالغ بر ۲۰۴/۰۰۰ نفر می‌باشد. میان این عده تقریباً شش‌هزار نفر انگلیسی وجود دارد که صاحب منصبان قشونی و تمام هوانوردانی که تعداد آن‌ها بالغ بر ۱۸۷۴ نفر می‌باشد، جزء آن‌هاست. بقیه قشون از افراد هندی تشکیل یافته و در میان این عده کثیر، فقط محدودی به درجه صاحب منصبی رسیده‌اند. حق دخالت در امور هاوایی و

الف—سودجویی و منفعت پرستی
سودجویی و منفعت پرستی شخصی، آن هم به بهای زیان و ورشکستگی دیگران، ویزگی باز استعمار انگلیس طی تاریخ بوده است. بریتانیا با پیشینیه سیاه خود نشان داده که سوداگری است که به انگیزه دستیاری به سود بیشتر، اقتصاد همه کشورها را نایاب می‌خواهد:

به هر مرز اندر که آمد فرود
بی خویش، گسترد بازار سود
همه راه داد و ستدھا شکست
بی خویشتن، کیسه سود بست (ق/ ص ۳۷۶—۳۷۷)
چنان که آتش جنگ جهانی اول را نیز همو، به منظور تسخیر بازارهای جهان، بريا کرد:

بی سود بازار سوداگری
برانگیخت خصم شه این داوری
از این نقد و کالا بماند تهی
که دارد بدين دو، تشن فرهی (ق/ ص ۳۸۱)
قبلاً گفتیم که در قاموس لردان لندن، گویی و ازهای به نام ایمان به مبدأ و معاد وجود ندارد. طبعاً آنجا که ترس از خدای متعال و شرم از خلق در کار نیست، «تربیان کسان از بی سود خویش جُستن و خواستن» نه امری شگفت، که بسیار هم طبیعی است! (ق/ ص ۵۸۴)، انگلستان، در روزگاری که اقتاب در مستعمراتش غربیت نمی‌کرد، نه تنها بروای مصالح و منافع کشورهای زیردست و تحت‌الحمایه خویش را داشت، بلکه زبان حال، حتی قالش، به آنان، همه این بود که:

شما زر دهید و شما سر دهید
همه بهر من یکدگر را کشید!
سر و جان و زرتان باید تباہ
که تا من فرازم به کیوان کلاه! (ق/ ص ۱۴)
بریتانیا اگر خوش ناچیزی هم به ساکنان مستعمرات می‌داد، برای آن بود که شترووار، خار خورند و بار برند!

خورش یافت از تو، پس آنگه تو را
خورش داد اندک، زیهر چرا!
نه از بهر آنت دهد این خورش
که یابی تن آسانی و پرورش
مگر اینکه جان و تن، اندر رهش
نثار آوری، از بی خرگش
که خرگاه او ابر ساید همی
ترا جان به دوزخ گراید همی
ترا مال و جان کرد باید نثار
بی فر او، یکدل و بندوهار... (ق/ ص ۱۲۵—۱۲۴)

ویل دورانت، مورخ مشهور امریکایی، که چندی از نزدیک شاهد رفتار رشت استعمار انگلیس با مردم هند بوده، در کتابی که به منظور دفاع از مظلومیت هندیان نوشته است با اشاره به سیر سلطه انگلیس بر آن کشور می‌نویسد: ایالات هند، یکی بعد از دیگری، خواه به وسیله جنگ، خواه به یاری رشوه، خواه به وسیله

استعمار انگلیس است — عبارت‌اند از:

افغانی عالم‌گزای (د/ ص ۱۸۰)، ابلیس گیتی دام و عالمگیر (د/ ص ۱۹)، ازدهاکیش مردم‌گزای و زهر افشنان (ق/ ص ۲۶۹)، استاد مکر و فریب (ق/ ص ۴۹۰)، بوزینه بی‌چشم و رو و بازیگر (د/ ص ۹ و نیز ق/ اصل ۴۹۰—۴۹۷)، بوم (جند) رشت و شوم (ق/ ص ۴۳۵)، پلنگ جو رویه به نیرنگ جفت (ق/ ص ۴۳۳)، جادوی مردم‌فریب (ق/ ص ۱۵۷)، جبار بی‌رحم (د/ ص ۲۲ و ۴۹)، خاریشتنی که خارش، مکر و کید است (د/ ص ۷۲)، خرچنگ کفرنثار (د/ ص ۳۳۱)، خواجه بوالجیلت و امال‌خداع (د/ ص ۱۷۲)، درختی که برگشی دروغ و بارش افسون است (ق/ ص ۳۸۴)، دشمن دین (د/ ص ۹۰)، دیو دورین و جادو سرشت (ق/ ص ۵۸۴)، دیوی شرم و لجای (د/ ص ۷۲)، دیو حیل‌اندیش (د/ ص ۷۲)، دیوی که از دوزخ بیرون جسته و جامه حور یوشیده تا بهشتیان را بفریبد (د/ ص ۲۰)، روباه پیر (ق/ ص ۳۶۳)، راغ شوم (ق/ ص ۴۳۵)، پیرزنی فرتوت که هزاران اهرمن در رحم دارد (د/ ص ۴۳)، سگ شکاری که در پوست آهو رفته و کار رویهان می‌کند (ق/ ص ۵۶۵)، شبیره (د/ ص ۹۹)، شیر دوشنه از گاو دیگران (ق/ ص ۳۹۹)، فرعون، بلکه بدرتر از فرعونی که تماسحوار از میان نیل خون سربرآورده است (د/ ص ۱۳۶)، کردم بیننه (د/ ص ۹۹)، کشتی فریب و خدمعه و عشه (د/ ص ۱۷)، کفتار افسونگر (د/ ص ۱۹)، گربه دزد و بی‌وفا، که شب لقمه می‌زد و سحر روی خود می‌شویدنا (د/ ص ۱۱۲ و ۴۵)، گرگ هیز و چشم‌خیره (د/ ص ۲۲)، گرگ روهه منش (ق/ ص ۳۳۷)، گرگ مکاری که در پوست میش رفته و بره و شیشک می‌درد (د/ ص ۱۵۱)، گوساله زرین سامری (ق/ ص ۲۶۳)، مار بد کیش، مار پردار (ق/ ص ۴۲۳)، مار کردار طاوس‌رنگ (ق/ ص ۲۵۷)، ندیدم به مشرق زمین در کسی به فریاد بیچاره مردم رسی گرفتند دامان قیصر به جنگ از این مار کردار طاوس‌رنگ مرغ شومی که با دو بال «جادو» و «زر» پرواز می‌کند (ق/ ص ۵۷۷)، مگس بی‌حیایی که مدام چشم به سفره دیگران دارد (د/ ص ۱۷)، مور لاغری که — بر اثر غارت خلق‌ها — ماری قوی شده است (د/ ص ۷۳)، موش بدکاره، دزد و کافر (ق/ ص ۴۹۰)، موجودی که خصلت مور حرصی و مار گزنده، یکجا، در او گرد آمده است، و بالآخره: کرکس زر ریا و پیشو دروغ‌آوران؛ به هند آندرون، کرکس زر ریا بگسترد بال از بریتانیای (ق/ ص ۴۰۵) دروغ‌آوران را توبی پیشو دروغی به هر دم زنی نو به تو (ق/ ص ۲۷۲)

۴—خصوصیات استعمار انگلیس
خصوصیات استعمار انگلیس، به دیده ادیب، از قرار زیر است:

امريکايي)، که به آنجا رفته است، در توصيف سيملا و تبعيض اشکار و خشنی که بين انگلسيها و مردم بومي آن شهر وجود داشت، روشنگری های جالبي دارد که بايد شرح آن را از همان مأخذ بازجست.^۹

بدین ترتیب، آیا ادیب حق نداشت از مشاهده این همه فوجایع به ستوه آید و کسانی را که این همه خواری و ذلت را از سوی مُشتبی بیگانه مغور و متکبر تحمل می کردند و چه پس از این خفت، افتخار نیز می نمودند! هدف تیرهای پرخاش و اعتراض سازد؟!

ب—حرص بی پایان

و پیشگی دیگر استعمار انگلیس، حرص و طمع
بیکران و چشم‌زویی به مال و منابع دیگران است.
ادیب در این زمینه اشعار نفرز بسیار دارد. اطلاق تعبیری
چون کرکس زر رُبُّ، موش سکنه خوار، غلیواه، زغن،
زنبور سرخ، مگس و خرمگس، کنه، گربه دزد و امثال
آن‌ها درباره بریتانیا، همه ناظر به همین خصلت زشت
و پیامدهای سوء آن است:

شنیدم ز پیشینه مردم که آز
 بود بر سپارنده راهش دراز
 از این راه، با بال شاهین و پر
 به صد عمر کرکس نیایی گذر
 بر این گفته بر، گر که خواهی گواه
 بود کار و کردار بدخواه شاه^۱
 چهانی ز آزارش آسوده نیست
 که آرش به اندازه پیموده نیست
 تو گفتی که آرش یکی ازدهاست
 کز او مانده گیتی به رنج و عناست

کز او مانده گیتی به رنج و عناست... (ق / صص ۱۳۸۲-۱۳۷۶)

اسیب ان خرص و ار، کریمان سوره دا بیر
گرفته بود:

طمع کرده بُد دشمن بد سُگال
که بشکسته پر باد و برکنده بال
که تا گنج مکران و کرمان خورد
ره آهن آنجا ز عمان برد

استعماری از دیار مشرق (بهویژه هندوستان) استخدام و استثمار کرده و به اعرصه جنگی پوچ و سیعانه کشانده بود. بدینسان، همچون همیشه، رنج و شکنجه، از آن استثمار ارزد، و ادعا و تفاخر از آن لردان مستثمره‌هی

بود. (د) ص ۲۰) چنان که از کلّل لورنس انگلیسی طراح اصلی نقشه ایجاد شورش در سرزمین‌های عربی بر ضد دولت عثمانی، و از صحنه‌گردانان مهم حمله مشترک اعراب تجزیه‌طلب و نیروهای انگلیسی به خطوط ارتباطی و مراکز نظامی این دولت - نقل شده که بعد از پایان جنگ مباراکات کنان می‌گفته است: «من افتخار دارم که نگذاشتم در هیچ یک از سی صحنه‌نبردی که وارد آن شدم، خون یک فرد انگلیسی بر زمین بزید. زیرا در نظر من، همه مناطقی که بر اثر این جنگ به دست ما آمد ارزش مرگ یک نفر انگلیسی را نداشت!» به قول ادیب:

نگه کن بر این خصم شاه بلند
که افکند هر سو به حیلت کمند
چنان بُد که از پهلو خاکی بدَست^۱
که آید مر او را ز جایی به دست
اگر خون این بی گناهان هزار
شود ریخته از یمن و یسار
نبودش از این کار پرهیز هیچ

نبینی چنین فتهانگیز هیچ (ق / ص ۱۸۹) مشاهده این گونه حقایق تلغیخ، قلب ادب را سخت می‌فرشد و به ویژه از اینکه می‌دید ستون فقرات استعمار انگلیس را عمدتاً هم‌وطنهان هندی زیون و غافل خود وی تشکیل می‌دهند، شدیداً اندوهگین و معتبرض بود:

به میدان درونش فرنسیس بیش
سپر کرده از بهر او جان خویش
گروهی ز هندو و افغان به هم
روان کرده در عرصه دود و دم
بیاورد یازان به اوردنشان

فدای بریتانیا کردشان (ق) / صص ۵۱۸ - ۵۱۷
 به لندن درون، بار هر میوه دار
 که از هند بالید، پکشاد بار
 بریتانیا، زان زر افزای شد
 که پنج آب پنچاب زر زای شد
 ز لندن برون آمد آوای عود
 ز بوی دل انگیز صحراei عود
 بریتانیا، کام شیرین از اینست
 که پنگاله قند و شکر افرینست
 همه خواسته هند تاراج شد
 که لندن چنین پر دراج شد (ق) / صص ۴۳۵ - ۴۳۴

مقصود ادیپ، از تغز جای بر برگ و نوا و خوش آب و هوایی که پر از لعیتان بریتانیاست، شهر «سیملا»‌ای هند (پایتخت بیالاقی حکومت انگلیس در آن کشور) می‌باشد که منطقه‌ای بسیار خوش و خرم است و در دامنه کوه هیمالیا قرار دارد. ویلیام شایر (خبرنگار

فقط ۷۰ درصد قورخانه، از هنديها سلب شده است. افراد فشون از آن‌ها تشکيل مي‌گردد دولت بريتانيا هالي هندوستان را فاقد لياقت عقلاني در نظر دنيا قلمداد کرده است، ولي خارج نيسنت همین اشخاص ناليق را رها سازد و آزاد بگذردار تا خودشان فتون جنگ و كشتار را آموخته و به کمال رسانتند.

مصارف نگاه داشتن این قشون، که موظف است به باری گلوله و سرینیزه، طوق بندگی را به گردن وطن و هموطنان خود بیندازد، از جیب خود اهالی بیرون می‌آید. پولی که در سال ۱۹۲۶ به مصرف نگاهداری این قشون رسید، معادل ۲۰۰/۷۳۵/۶۶۰ دلار بود. اگر این مبلغ را به نسبت میان اهالی هندوستان تقسیمه نماییم، خواهیم دید هر یک از افراد این ملت، خواه مرد خواه زن و خواه طفل، ۳ درصد عواید خانوادگی خود را فقط برای نگاهداری این قشون به دولت پرداخته است. در هر جا که قشون هند محصور شود برای حفظ منافع دولت انگلیس جانشانی کند، خواه در افغانستان یا برمه، خواه در بین التبرین یا فرانسه (دولت انگلیس مختار است) قشون هند را به هر جا بخواهد اعزام (دارد)، مخارج آن از خزانه امپراتوری انگلیس، که جنگ و خونریزی برای بسط اقتدار آن است، بیرون نمی‌آید. در هر جای دنیا که قشون هند، برای حفظ منافع دولت بریتانیا باشد جان خود دفاع نماید، مصارف جنگ تا دینار آخر از عواید داخلی هندوستان تحصیل می‌شود... در ایام جنگ عمومی [اول] هندوستان مجبور شد برای باری و کمک به متدهای مبلغ ۵۰/۰۰۰ دلار و برای پرداخت قرضه‌های جنگ ۹۵۰/۰۰۰ دلار از جیب خود خرج کند، ۲/۸۰/۰۰۰ نفر از فرزندان خود را به میدان‌های جنگ اعزام داشت که برای حفظ منافع امپراتوری بریتانیا بکشند و کشته شوند، ۴۰۰/۰۰۰ نفر کارگر برای اجرای امور فرستاد. در سال ۱۷۲۲ [کذا] تقریباً ۶۴ درصد مجموع عواید هندوستان برای این قشون برادرکشی به مصرف رسید. هندی‌ها مجبور بودند به قتل عام برادران هندی خود پیردازد تا اینکه برمه، طوق بندگی بریتانیا را به گردن بیندازد. مجبور بودند در راه یک امپراتوری جان شیرین خود را فدا کنند تا... در اثر مظلالم آن در هر سال بیش از ۱/۰۰۰ نفر هندی از گرسنگی تلف شود.

هیچ قشونی در تمام دنیا این مقدار از عواید عمومی مملکت را به مصرف نمی‌رساند و تلف نمی‌کند. در سال ۱۹۲۶ نایاب‌السلطنه، تصمیم دولت را مبنی بر ایجاد "بحریه شاهنشاهی هند" اعلام داشت. در ضمن اعلامیه خود تصدیق کرده بود که این بحریه باید به هر یک از نقاط امپراتوری که پارلمان انگلیس

پرداخته می‌سود.
نگرانی و اندوه ادیب از آتش افروزی‌های انگلستان
در جنگ چهانگیر، از جمله، ریشه در این امر داشت که
سوخت ماشین جنگی لندن، از ذخایر و منابع غارت شده
ممالک شرقی تأمین می‌گشت و بدنه ارتش وی نیز — در
ستیز با متحدهن — انبوه انسان‌های بودند که آن قدرت

دغل را بریتانیا معدن است
دغا و دغل رُسته از لندن است...
نه آین شاهان بود رنگ و مکر
نه این مرغشان خفت هرگز به وکر^{۱۵}
بریتانیا خفته در گور باد
که این رسم بد در جهان، او تهاد
بیالود با ننگ، جنس بشر
کش آمد از این جنس بالا و بر
که استاد مکر و فربیب است او
گرازند اندرون رُوب است او (ق/ صص ۴۸۱ و ۴۹۰)

به دیده ادیب، دیپلماسی لندن در قیاس با دیگر سیاست‌های استکباری، به مراتب فرینده‌تر و پیچیده‌تر عمل می‌کند و به همین دلیل نیز خطرسازتر و طبعاً مبارزه با آن سختتر و دشوارتر از مبارزه با سایرین است. در چشم آن حکیم فرزانه، دریاداری انگلیس، حتی در آب‌های روی و ریا و نیرنگ نیز از دیگران پیش افتاده بودا

رانده در بحر سیاست کشتی‌ای کش بادیان از خداع و لنگرش عشه، فریش ناخداست! (د/ ص ۱۷)

دیپلماسی پرمکر لندن، به آن شیاد چرب‌زبان و چیره‌دست می‌ماند که به جای پارچه، مهتاب را گز می‌کرد و بهایی گران به خلق می‌فروخت! (ق/ ص ۵۶۳)، بریتانیا در شیوه و شگرد، فرزند ایلیس است که پس از رانده شدن از درگاه الهی — جل جلاله — به جرم استکبار در برایر خالق و حسد نسبت به اشرف مخلوقات، از کیته و فتنه دست برنداشت و مژوانه در پوست مار یا جلد طاووس رفت و آدم بواشر را فریفت و از بھشت بیرون کرد:

بدان سان که بایای این بچه دیو
برآمد به آدم به بانگ و غریو
که آدم چرا یافت بر من سری؟
چرا گشت و پیزه بر او مهتری
بدین گونه این اهرمن بچه نیز
برآمد به اینای وی در سبیز
ز باباش این خو بود مردوی!^{۱۶}

بر این خوی و هنجار ای مرد ری!
گر از وسوسه اوز باخ جنان
برون رفت آدم به حد آرامان
به نیرنگ این جانشین پدر
بسا کس که از خانمان شد به در
سما مام کز نازنین پور خوش
 جدا ماند و بسپرد جان سینه رسش
سما جامه محنت و آذرنگ

که پوشید گیتی ز جور فرنگ (ق/ ص ۵۰۰)
چه می گوییم؟! این امپراتوری «مارکدار و طاووس‌رنگ»، به لحاظ مکر و افسون، حتی از پدرش — ایلیس — نیز جلو زده و صدها کام پیش تر افتاده است!

دغل باز مردم بود زشت تر
شیدم ز فرزانه استاد من
که دارم بسی نکته زو یاد من
که چون روز رخشنده، یکرنگ باش
چو بزدوده آینه از زنگ باش
مشو همچو شب بیهده لاعبی
که گه صادق آری، گه کاذبی
به گیتی درون نیست چیزی دگر
بتر از دروغ و فربیب ای پسر
دو رنگی بد است و نکوهده خوی
بدین یافت دیو از جهان آرزوی...
به سر هر که دستار تلبیس است
غلافی ز آدم بر ایلیس بست
بدترین گرگ، آن است که برای درین گوسفندان،
در جلد میش رو و مخوف‌ترین سگ نیز آن سگی که
به قصد شکار آهوان، مکر رویهان پیشه کند و پوست
آهو بر تن:

بدترین گرگ آن که با مکر و دغل آید برون
کرده در بر جلد میشی، بره و شیشک دری (د/
صص ۱۵۱ و ۱۶۵)

اگر ادیب در میان دولتها و کانون‌های استکباری غرب، نسبت به انگلیس عناد و کینه‌ای زایدالوصف داشت، یکی از علل عمده آن همین بود که آن امپراتوری درازدست را در مکر و شیطنت، شدیدتر و خطرناکتر از همگنان می‌دید؛ چنان‌که هشدارهای فوق را نوعاً در مقام تحذیر از ترفند استعمار انگلیس داده است. وی خطاب به چرخ سفله پرور، و با تعریض به انگلیس، گوید:

تویی گر که رخشنده چشمۀ فروع
چرا پوری کارگاه دروغ؟!^{۱۷}

به هر جا فرینده‌ای کز زبان
دروغ و فریش ز تو شد روان
به ویژه بد اختر که از باختر
فرازید چون ازدها وار سر
بدین دو هنر هر دری برگشاد
به خاور درون سر به هر در نهاد
خزید اندرون و زفر^{۱۸} باز کرد
ز کوره پدید آشین گاز^{۱۹} کرد
به گاز اندرون هشته زهر آبها
به گوش اندرون کشته سیماپها
به دم گاه نرم و گهی تیز دم
به خود در کشید آنچه بُد بیش و کم (ق/
ص ۵۳۳)

البته، دول استعماری غرب، برای دستیابی به مطامع خود در جهان، نوعاً از به کارگیری فربیب و افسون دریغ نمی‌کنند و به قول ادیب: شاهکارشان، ایندا «فریب» و سپس «اشتم». است. اما سخن این است که بریتانیا، در حقیقت، معدن دغا و کان دغل، و استاد مکر و فربیب است، و دیوان تازه‌رس و نوکیسه‌ای چون امریکا، به واقع، در مکتب او درس شیطنت خوانده‌اند:

به کام اندرش بود کوج و بلوج
گوارا از شربت آبلوج
حصاری کند بهر هندوستان
به کام دل و شادی دوستان
ز شش سوی افغان کند بارهای
که ماند چو کودک به گهواره‌ای
به ایران درون کرد آشوبها
بر آکند ایران به ناخوب‌ها... (ق/ ص ۳۹۳)

ادیب، با توجه به حرص و ولع بی‌متنهای لرستان لندن در جمع مال و غارت ثروت مردم جهان، آنان را — اگر نه نسیا، دست کم حسپا — از تزاد بیهودای اسخربوطی (یعنی قوم یهود) می‌شمرد: همان دیو کاهنگ عیسی نمود
کز این کوه رتراب کن خویش زود
کرو شد گرفته مسیحای پاک
بیفتاد در بحر آشوبناک
تزاد همان دیو پتیاره، نوز
به گیتی دروند آتش فروز (ق/ صص ۴۰۵-۴۰۶)

ج— کشتار فجیع ملت‌ها

غارت ملت‌ها و تحمیل سلطه خویش بر آنان، امری آسان و بی‌دردرس نیست و به ویژه ملت‌هایی که دارای شعور ملی و حیمت قومی‌اند، ذلت اسارت در چنگ اجنیب سلطه‌جو را — که از صدها فرسنگ آن سوتر به سراغشان آمده است — برنمی‌تابند و از شرف انسانی خویش سرخسته دفاع می‌کنند. اینجا است که استعمار جهانخوار، برای درهم شکستن قوه مقاومت آن‌ها، به اعمال گوناگونی دست می‌زند و از آن جمله، با دد منشی تمام، حمام خون به راه می‌افکند؛ رفتار زشتی که کارنامه بریتانیا، از آن مال‌مال است:

ندیدی تو گرگ تهی دره^{۲۰} را
که چون می‌درد بی گنه بره را!^{۲۱}
همیدون دَرَد این تبهکار قوم
ز گله و رمه شرق یوماً فیوم (ق/ ص ۵۸۶)

د— مکر و تزویر

ویژگی دیگر انگلیس، که وی را در طی تاریخ از دیگر دول استعماری غرب تا حدود زیادی متغیر کرده است، مکر و نیرنگ بی‌نظیر، و اهتمام مستمر وی به پیشبرد مقاصد شوم خود از راه فربیب ملت‌ها و دولت‌های است. فربیب و نیرنگ، گویی، خونی است که در کالبد سیاست بریتانیا جاری است: فربیش دونده رگ و بی درون / چو ایندر تن جانور، رین و خون! (ق/ ص ۳۴۸)، ادیب، اصولاً از روی و ریا شدیداً نفرت داشت و دغل بازی و دوری را زشت‌ترین گناه می‌شمرد (ق/ ص ۱۲۴، ۱۵۲، ۵۲۳، ۵۸۴، ۵۹۲ و ۶۱۵)

فرون تر زهر بد که کس یاد کرد
دغل بازی است و دغل باز مرد
ز هر دیو کز دوزخ آمد به در

نگرانی و اندوه ادیب از آتش افروزی‌های انگلستان در جنگ جهانگیر، از جمله، ریشه در این امر داشت که سوخت ماشین جنگی لندن، از ذخایر و منابع غارت شده ممالک شرقی تأمین می‌گشت و بدنۀ ارتش وی نیز — در ستیز با متهدین — انبوه انسان‌هایی بودند که آن قدرت استعماری از دیار مشرق (به‌ویژه هندوستان) استخدام و استثمار کرده و به عرصۀ جنگی پوچ و سُبعانه کشانده بود. و بدینسان، همچون همیشه، رنج و شکنج، از آن استعمارزده، و ادعا و تفاخر از آن لردان مستعمره‌چی بود

برآورده چون ژوژه از پشت خار چو آذر همایون به جادوگری نموده گهی ازدها گه بیری چه دانست هندو که بازارگان نوردیده دریا بی سوزیان^{۱۸} به کشته ز دریا فراز آمده، به سختی ز راه دراز آمده که تا سود توزد به سوداگری چو زاوشن شود روشن از مشتری به هند اندرون کدخدایی کند، به هر بوم فرمانوایی کند همه هند طاعت‌پذیرش شود، همه ساله ابر مطیر^{۱۹} ش شود برد بجه هندو همه رنج را که تا لندنی اکند گنج را کند بجه هندو سرو جان فدا که انگریز بر وی بود کدخدای خبر ده ز من رای مهراج را که بردم من از هند فخرخ را به هر جا که گنجی بد از سیم و زره، بریتانیا گشت آن را مفر قطار اندرون باش همچون شتر، مهارت به من ده تو ای خار خورا ز تو یوغ و گاو و شیار است و شخم، ز من آنچه بار آورد کشته تخم! ز تو آب دادن به باخ اندرون ز من چین میوه‌ها گونه گون!... (ق) صص ۴۰۸-۴۱۰

چنان که دیدیم، بسیاری از تعابیر و تماثیلی که دنای پیشاور در وصف انگلیس و منش و روش شیطانی وی به کار برده، معطوف به همین خصلت (یعنی دو رویی و حیله‌گری) انگلیسی‌ها است. به مثُل، تعابیر و تماثیلی چون: ابلیس گیتی دام و عالمگیر؛ پلنگ چو رویه به نیرنگ خفت؛ چرب‌گفتار جادوطراز؛ خواجۀ بوالحیلت و امّ الخداع؛ باره فربیت و افسون؛ دیو حیلت‌اندیش؛ زاغ طاووس‌رنگ؛ و مرغ شومی که با دو بال جادو و زر پرواز می‌کند، همه حاکی از این خصلت زشت و پلشت است. چنان که افزون بر آن تعابیر، از کشور انگلیس و شهر لندن نیز با عنایوی چون جادوستان، خانه مکر و رنگ، رستنگه اهریمن، بیت‌الفتن، اهرمن خانه، کارگاه فربیت، و اهریمن‌دان باد می‌کند (ق) صص ۲۸۲ و ۴۰۳ و ۳۵۶ و...).

گویی اساساً زبان انگلیسی — که دیبلمات‌های لندن با آن سخن می‌گویند — زبان فربیت و دام حیلت‌گستری است! از زبان خواجه سروش گوهرفروش — که همسفرانش به هنگام خواب، گوهر قیمتاش را از دست وی ریوده بودند و او با حیله و تدبیر در بی سtanدن گوهر خویش از چنگ آنان بود — می‌گوید: کون به که دام جیل گسترم نه هنجار چنگ و جدل اورم

ز نیرنگ تخمی که ابلیس کشت همه بارش از بهر این بور هشت به انصاف، کاین بور اندر هنر بچرید و افتاد پیش، از پدر! (ق) ص ۵۱۱

ممکن است عده‌ای خیال کنند انگلستان فقط نسبت به دشمنان خود مکر می‌ورزد. خیراً انگلستان نه تنها دشمنان، بلکه دوستاش را نیز از این موهبت! محروم نمی‌گذارد. آری، دوست و دشمن، به یکسان، در موقع حساس از ناروی او بهره می‌برند (ق) ص ۵۱۱. هشدار که، نیش از نوش، و زخم از مرهم او، بهتر است:

بس نوش کز وی نیش به، وز مرهم او ریش به دوری از آن بدکشیش به، کو خفیه عدوان پرورد در مکر و افسون، گرفلان، و رزانکه بهمان پرورد... با هر که در آمیزشی، بنهفته در اویزشی در شهر سور انگلیزی‌شی جز تو کجا کس بنگرد؟ (د) صص ۴۷ و ۵۰

ادیب، در میان خصال رشت انگلیس، بیش از هر چیز به مکر و نیرنگ او تاخته است. در آنجا که بر شاخص ترین مطاعن استعمار بریتانیا انگشت می‌نهد، نخست از خودخواهی و سودجویی وی سخن می‌گوید و سپس به مکاری و حیلنگری اش گریز می‌زند و در این باب داد سخن می‌دهد: یکی خوز خوهای دیو است این که دارد به خود مهر و، با خلق کین مرا باش گوید پر از سیم گنججهان را اگر هست گو باش رنج... و دیگر که مکار و دستان زن استنه این خوی مردان، که خوی زن است... (ق) صص ۵۸۳-۵۸۴

نیز در اشعاری که راجع به گرفتاری هند و ایران در چنگ انگلیسی‌ها سروده و دُرّهای معنی سُفته است، فصلی مُشبع از آن اشعار، به قدر و افسای نیرنگ‌های انگلستان در این دو کشور، و تحذیر شدید از فربیهای تازه و نوبمنوی آن قدرت شیطانی اختصاص دارد. با اشاره به تسلط انگلیس از راه مکر و نیرنگ، بر هندوستان گوید:

ندانست بیچاره هندو که دیو نهفته است در قول مکاره دیو و گرنه بیاپستش از پیش راند چو مکاره دیوش سوی خویش خواند... به هر کشور اندر، به افسون و رنگ بگیرد همی ابلهان را به چنگ به فرزانگان بر کند تنگ جای به نیروی این ابلهان سرای بشوراند این ابلهان را همه به هر سر شبانی که دارد رمه... چه دانست هندو که جادوگری است، به هر میش اندر نهفته سری است فرو برده سر در شکم لاکوار،

کندو از پخته و خام هم
پس آنگه ز بالا بهار آورد
که بحران توفان به کار آورد
هوا را گشاده شود چاک و در
زفتند ز ابر بارنه در تننت لرز
گل و لای از سقف ریزد فرو
نبینی نشستنگهی اندر او
روان گردد از زیر، سیل دمان،
شود بسته راه نجات و امان
فتور و خلل زاید از هر سوی
نه کهنه به بر ماندست، نه نوی
سپس گویدت خانه آباد کن
یکی لاد سُتوار، بنیاد کن
به خاد^{۲۳} شد آن بی بهار مرده لاش
که خادش کند مُسته^{۲۴} بهر چراش
هر اندام او را به صد خاد ده
و زین لاشه، هر خاد را زاد ده
به خون دلش چشم پیروزوار
ز الماس مزگانش کن لعل بار (ق/ص ۵۰۹)
مکر و نیرنگ انگلیس، در عرصه سیاست خارجی
این کشور، تجلیات گوناگونی دارد که ذیلاً به بعضی از
آن‌ها اشاره می‌کیم:

هـ— دروغگویی و پیمان‌شکنی

دروغگویی در قول و قرارها، بی‌اساسی وعده‌ها
و نویده‌ها، وجه باز سیاست خارجی لندن طی تاریخ
بوده است:

چو مرغی ندانم کت انبار نیست
به تو هیچ مرغی هماواز نیست
دروغ‌آوران را تو بی پیشو

دروغی به هر دم زنی نو بتو (ق/ص ۲۷۲)
طیبا و قتی که وعده‌ها از اساس، بیوچ، قول و قرارها
در اصل، مبتنی بر دروغ و نیرنگ باشد، در مرحله اجرا
و عمل نیز انتظاری جز خلف و عده و شکستن پیمان
نمی‌توان داشت: عهد تو با کس بسته نیست، کان ز آن
سپس بشکسته نیست / دل نه که خارت خسته نیست،
کر باع تو دل نشکفید (د/ص ۵۰۵).

با تگاهی به پیشینه روابط و مناسبات انگلستان با
کشورها (به ویژه کشورهای شرقی) در چهار قرن اخیر،
کاملاً در می‌یابیم که خلف مُقوم سیاست خارجی
زمان، بخش لاینفک، بلکه جزء مُقوم سیاست خارجی
این قدرت شیطانی بوده است. به عنوان مثال در
نامه‌ای که در سال ۱۷۲۹، صدراعظم کشور عثمانی
در اختیار سفیر کبیر بریتانیا در اسلامبول (سر را برت
انسلی) قرار داده، از پیمان‌شکنی‌های مکر انگلیس به
سختی تنقید شده است.^{۲۵}

و— سیاست تازیانه و هویج

از جلوه‌های باز مکر انگلیس، دوگونگی رفتار وی
در مواجهه با دیگران است: گاه، همچون شبپره، در

به بازارگانی بیاراست کار
گهی آتش فتنه افروخت او،
بدین فتنه‌ها زر بیندوخت او (ق/ص ۵۱۲ و
۳۶۳)
بنابراین باید از مکر و افسون انگلیس، و رنگ
و ترفندش، سخت بر حذر بود و هیچ گاه به وعده و
وعیدش فریفته و دلخوش نشد:
از این اکشن بدرگ از هر دو سوی
حذر بایدست کرد ای راه‌هجوی...
که با مکر او مکر شیطان کم است،
ز دریای وی، اهرمن یک نم است!
عزازیل، طفل دستان او است،
هدر خون مردم ز دستان او است...
گرگت با چنین شوخ طرار، کار
فتند ای به دل ساده در روزگار
به دستار بر، نه، که بر سر حذر
بیاندست کردن به هر رهگذر!
مشو با چنین مست، هم جام تو،
که او پخته طبع است و بس خام تو...
کله از سر ماه برداردن او
به طاری ایدون^{۲۶} هنر دارد او! (ق/ص
۴۵۷—۴۵۸)

دیوان اشعار ادیب و قیصرنامه وی، سرشار از قدح
و افسای مکر انگلیس، و تحذیر شرقیان از پوهی
وعده‌ها، سستی پیمان‌ها و خطر نیرنگ‌های اوست، که
امثال وثوق الدوله (عاقد قرارداد اسارت‌بار ۱۹۱۹ ایران و
انگلیس) را به دام و کام خود کشید:

ز چونین کسان، عقل گیرد کنار
نگریدش — چون تو — چو جان در کنار!
تو از دود افیون و دطل گران
نخستیده، و کردمت پاسبان
به شیرینی اندوده نیشت زند
گهی از پس و، گه ز بیشست زند
از آن نیش، خارش به تن زاید،
بخارش خوش خوش، که خوش آید!
پس از چندی آن نیش زهر آبدم،
پدید آورد در تو اثار سم

که آن را به تریاک و دم چاره نیست
که آن زخم، جز زخم جان خاره نیست (ق/ص
۵۶۴)

الحق که هیچ کس چون ادیب، فرایند استثمار
کشورها به دست بریتانیا را به شیوه‌ای ترسیم نکرده
است:

نخستین ز بُن برکند خانه را،
به موشان دهد سقف ویرانه را
که تا موش غربال وارش کند
چو پرویزنِ آب بارش کند
همان موش کو سد عادان شکست
گمازدت بر بام، این دیو مست
بن خانه برکنده و بام هم تهی

همه کار با رنگ ریزی کنم،
زمانی زبان انگریزی کنم...
چو گوییم «نعم»، قصد من «لا» بُودا!

چو گوییم که «سر»، قصد من «پا» بُودا!
کنم دوستی از پی دشمنی،
فرشته شوم بهر اهربینی

فریبم همه ایلهان را بدین
کبست نهان کرده از انگین (ق/ص ۵۰۹)

در طی تاریخ، قدرت پرستان بلندپروازی که سودای
تسخیر جهان داشتند، برای دستیابی به این مقصود
نوعاً از راه چنگ و سنتز اشکار با قدرت‌های موجود
وارد می‌شدند و حریف را در میدان نبرد رویارویی به
حکم هلاک می‌افکندند. از زمان اسکندر و آتیلا تا
دودان چنگیز و تیمور، در همیشه بر این باشه چرخیده
است. هر کس چنگ و دندانی تیزتر داشت و فنون
جنگ بهتری را به کار می‌برد پیش‌تر می‌افتاد و بیشتر
می‌برد. اما ننگ و نفرت بر سالوس پیر انگلیس باد
که در عرصه جنگ با حریفان، از نبرد رویارویی پرهیز
می‌کرد و پشت رقیبان را، نه با زور بازو، که با مکر و
تزویر، به حکم می‌رساند:

شنیدی اگر نام چنگیز را
مدان زو کم این فتنه‌انگیز را

که او مزدوری در آمد ز راه

پی قتل مردم به خیل و سپاه
نه چون فتنه‌انگیز زن در نهان،
به روایا بازی سپرد او جهان

و گر بشمری آنچه این دیو کشت،

بُود این چو خروار، آن نیمه مشت!

در عصر ادیب، بریتانیا بر اقطار جهان، از شرق
دور تا جنوب افريقا، تسلط داشت و به اصطلاح،
آن قلمروش غروب نمی‌کرد. ناراحتی و اندوه
فزوون از حد آن بزرگ‌مرد، فقط برای این نبود که کران
تا کران گیتی، به کام دیو پلید، و پایمال چکمه نزاد
انگلولاسکسون است. غصه او همه این بود که لردان
لندنشین، این همه قلمرو را به چنگ و دندان شیر
نر، که بیشتر با روایا بازی و فتنه‌انگیزی گرفته‌اند. وی
خطاب به استعمار انگلیس می‌گوید:

فسانه شد از تو بسی خانمان،
تو نیز از پیشان فسانه بمان

گر افسانه‌هایان درد دل آورد،
فسانه تو هر درد از دل برد

اگر خونشان شیر نر ریختی
به چنگالشان بند بگسیختی؛
نبودی به دل اندرم درد هیچ

نخوردی بر آتش — چو مو — تاب و پیچ
ولی خونشان خورد رویا پیر

به روایا بازی، نه با تیغ و تیر
بسی گنج شاهان که پرداختی

که بالا به رعنای افراحتی

گهی همچو سوداگران بست بار،

زمانی که چشم‌ها خفته و خورشید در چاه مغرب نهفته است آرامش شانه را پوشش نمود و در واقع شیخون خود می‌سازد و گاه همچون جره باز — عقاب نر و قوی — آشکارا در آسمان روزن روز ظاهر می‌شود و به شکار صید مشغول می‌گردد:

به هر کشور اندر که آمد فرود،
دو گونه بُدش کار و گفت و شنود
جو شبپر، گاهی، نهان پر زدن
دگر باره، چون جره بازی شدن
به لب اندرون جادو بابلی

به مشت اندرون خجر کابلی (ق/ص ۱۹۱) گاه نرمگوی است و گاه تیزخوی: به دم گاه نرم، و گهی تیزدم / به خود در کشید آنچه بُد بیش و کم (ق/ص ۵۳۳)

همچون گشتن گشتن (لاکپشت آبی) گاه سر در لاک خود می‌برد (و می‌اندیشد که جگونه ملت‌ها را غارت کند) و گاه نیز سریون می‌آورد و چونان آذهای دمان به راه می‌افتد؛ یعنی حمله را آغاز می‌کند (ق/ص ۳۱۷). گاه ازدها می‌نماید و گاه فرشته و پری؛ ولی در همه جا و همه وقت ماهیت اهربینی مکار و توطنه‌گر بیش نیست:

فرو برده سر در شکم، لاکوار
بر اورده — چون ژوژه — از پشت خار
چو آنر همایون به جادوگری
نموده گهی ازدها، گه پری (ق/ص ۴۰۹)
اگر عده‌ای از اهل نظر سیاست بریتانیا را سیاست
تازیانه و هویج «خواندهاند بیراه نیست.

ز— ایجاد آشوب در کشورها

جلوه دیگر سیاست بریتانیا، ایجاد آشوب و اختشاش در نقاط مختلف جهان است که به هدف سلطه بر ملت‌ها و استثمار منابع طبیعی و نیروهای انسانی آنها انجام می‌شود. جنان که قبلًا گفتیم، سلطه بر جهان و غارت ملت‌ها — بهویژه استعمال و استثمار ملت‌های غیر و آشاه — کار آسانی نیست و نوعاً با عکس العمل شدید آنها روپر می‌شود. از این رو مستکبران طماعی که در پی تسخیر و بلع جهان‌اند، ناچارند برای صید ماهی، آب را گل الود کند و حریف هوشیار و مقاوم را در سیاست داخلی و خارجی گرفتار صدها مشکل سازند؛ و این همه بدان خاطر است که در بین دعوا، خلاف ملا» را به غارت برند! فهم این نکته، کلید رمز «لحاف ملا»

سیاست بریتانیا در طی تاریخ است. ادبی پیشاوری در وصف دو وزارت خانه انجلیس (وزارت خارجه و وزارت مستمرات) می‌گوید: در لندن، خانه‌ای است که در پشت درهای بسته آن، اهربین بچگانی چند نشسته‌اند و دائمًا علیه ملت‌ها و دولت‌ها دسیسه می‌کنند: به مغرب درون، هست یک آیخوست^{۲۰}

یک شهر، کشنام لندن در اوست

به خون کسان، شهری آراسته

گهر برده از هندو، هم خواسته

در آن شهر آباد پهن و فراخ

ز هر سو برآورده بس کشک و کاخ
یک خانه بی در و روزن است
نشسته در او چند اهربین است
نشسته در او اهربن بجهه چند
ز اهربین امخته پازند و زند...

شب و روز از بهر مردم همه
سگالاید کیدی چو کزدم همه
بر آغالد این را بر آن بی گناه
که تا افکند هر دو تن را به چاه
چو افکند شد هر دو، یکبارگی
به زیر اورد بهر خود بارگی
به هر جا وصالی، فراق افکند

به رجا دو هدم، نفاق افکند (ق/ص ۴۹۹—۴۹۸)

ایجاد آشوب و اختشاش در جهان توسط دیلماسی
لندن، از نظر ادب به صورت‌های زیر انجام می‌شود:
۱— ایجاد یا تشدید اختلاف و کشمکش بین
دستجات، طبقات و گروه‌های مختلف جامعه؛
۲— تحریک ملت‌ها بر ضد دولت‌ها و نیز ایجاد یا
تشدید اختلاف بین دولت‌های مختلف.

۱— اختلاف‌افکنی بین دستجات و گروه‌های ملت:
«تضاد و اختلاف» میان اعضاء و عناصر تشکیل‌دهنده بدن آدمی، در حکم شمشیر «مرگ» است. اختلاف بین گروه‌ها و دستجات جامعه نیز مایه کشمکش ذاتی و بالمال ضعف و نابودی آنان خواهد بود. انگلیسی‌ها برای آنکه کیان و شوکت ملت‌ها را نابود سازند و آنان را به پندگی کشانند، از همین قانون طبیعی بهره می‌گیرند. آن‌ها هر جا که پای می‌زنند، موزیانه به ایجاد شکاف در جامعه یا تشدید اختلافات موجود دست می‌زنند و الحق نیز در به کار گیری این شگرد شیطانی استادند؛ درست همچون باغیان رند داستان مثنوی که میان آن سه تن که به باغ وی دستبرد زده بودند نقار و اختلاف افکند و با این ترفند، هر سه را — یکی پس از دیگری — تنبیه و تبعید کرد!

بر دشمنان استعمار فرض است که از اختلاف در بین خویش پریهیزند و همچون مشتی واحد بر فرق دشمن مشترک فرود آیند و توطنه وی مبنی بر «تفرقه بینداز و حکومت کن» را خشی سازند.

خلاف عناصر، بود تیغ مرگ

خلاف است مرگ را ساز و برگ

چو دور از خلاف است طبع اثیر

ازیرا است پاینده دور و مسیر

نکادش زین هرگز بويه^{۲۱} قن

نه پیوند گیرد، نه گیرد شکن

نهاد بني آدم اندر خلاف

بود مایه کین و جنگ و مصاف...

در این صنعت، این قوم بفراخت يال

به هر کشور اندر بگسترد بال

که یکزنگی قوم بردارد او

دو رنگی به قوم اندرون آرد او

به شهر اندر، آشوب و جنگ او فتد
دو رنگی رومی و زنگ او فتد...
تو هنچار آن باغیان با سه تن
شنبیدی؟ از این بیشتر دم مزن!
خلاف افکنان اند و مردم فرب
نیموده و ره جز که اندر ارب
که این است هنچار این دیو طبع
که آنده دارد به صد ریو، طبع
مشواز فسانه و ز افسون وی
به خواب اندر ای رهرو نیک بی...
ستخن‌های وی، توبه تو چون پیاز
کشیده بسی جامه بر روی آز
تو یک چشم داری، آن نیز کاز^{۲۲}
و را در فرب است صد چشم باز (ق/ص ۴۷۶—۴۷۷)

هندوستان، در مدت سلطه انگلیس بر آن کشور، صحته اجرای این سیاست شوم بود و اگر از زمان دهایی و استقلال آن کشور تا کنون مشکل اختلاف‌هندوهای افراطی با مسلمانان، همواره یکی از گرفتاری‌های مهم و مسالم‌ساز هند و پاکستان است، این مشکله بزرگ و اساسی، میوه تلخ درختی است که انگلیسی‌ها — بیش از هر کس — به آب و کود رسانده‌اند. ویلیام شایرر، خبرنگار مشهور امریکایی، که چندی از نزدیک با گاندی مأнос بود و اخبار نهضت ضد استعماری هند را به کشورش مخابره می‌کرد، درباره اختلاف‌افکنی انگلیسی‌ها میان گروه‌های مختلف هندی می‌نویسد: «در مدت کوتاهی که خود در هند بودم، در کشاکش جنبش بزرگ عدم اطاعت علیه مقامات انگلیسی و در بعضی از شهرها، بین هندوها و مسلمین در گیری‌ها و میازات سختی به وجود می‌آمد که ته‌ام با خشونت و قساوت بسیار بود، به طوری که خون را در رگ‌های من منجمد می‌کرد. صدها زن و مرد و کودک از هر دو طرف تا سر حد مرگ ماضر و مجرح می‌شدند. خیلی مشکل بتوان تشخیص داد که چه تعدادی از در گیری‌ها به تحریک انگلیسی‌ها و به منظور جلوگیری از اتحاد جامعه پرای کسب خودمنخاری به وجود آمده و هندو و مسلمان را به جان یکدیگر انداخته است. رئیس پلیس انگلیسی بمبئی یک مرتبه با لحن تمسخر امیزی به من گفت: ایجاد در گیری و فتنه بین هندوها و مسلمانان کار ساده‌ای است و اضافه نمود: با صد دلار می‌توان آشوب خونینی به راه انداختا! کافی است برات لاشه یک گاو به معبد هندوها، مبلغی به چند مسلمان پریداری و یا چند هندو را تحریک کنی که جسد خوکی را به مسجدی بیندازند؛ آنگاه در گیری خونینی ایجاد خواهد شد که در آن بسیاری از مردم با ضربات چاقو مصدوم و مجرح یا کشته می‌شوند! ادیب نیز معتقد است که یکی از عوامل چرگی انگلیسی‌ها بر شبهه قاره، وجود زمینه‌های اختلاف میان دو گروه بزرگ هندو و مسلمان در آن دیار بود که انگلیسی‌ها بدان دامن می‌زنند:

زمانی هم که بر اثر حملات آلمان به روسیه — در جنگ جهانی اول — و قیام ملت روس ب ضد تزار، فاتحه دولت تزاری خوانده شد و ایران از شر اعفی روس نجات یافت، انگلستان آسوده نشست و این بار ساز تازه‌ای — بدآهنگتر از ساز و آواز پیشین — نواخت و آن، این بود که با ناخلاف بجهه‌ای که در اوآخر جنگ جهانی اول صدارت کشور را به عهده داشت [= وثائق الدوله] گرم گرفت و به دست او و بارانش، و با اینکا به قسونی که از دوران جنگ در جای ایران اسلامی داشت، در مقام تحصیل سلطه انصاری و رسمی خویش بر این سرزمین برآمد: قرارداد ۱۹۱۹ وثائق الدوله — کاکس.

تو ای خاک ایران بدين گلرخی
گمانم همان یوسف فرخی
به تو ببر، بر آشفته خویشان تو
چو گرگان زده برو تو میشان تو
ز پستان تو شیرنوشندگان!
تو را گشته ایدون فروشندگان!
نخستین، به تلبیس ابليس تو
شدی بیوه همچون فرنگیس تو
دگر باره این دیو آتش نزد
همه هر چه بودت به تاراج داد
به اوپاش مردم عروسیت کرد
لگدکوب بی‌باک روستیت کرد
چو این فتنه بنشست اند زمان
به مکدر دگر برگشاد او زبان
تو را تاخلفبچه بسیار بود
که مر دیو را یاور و یار بود
چو این ناخلاف بچه بر کار کرد
پی خویشن گرم بازار کرد
به کام دل او، به ملک اندرون
سیاست همی راند این پرفسون
همه هر چه گفت او شنیدن گرفت
به بال و پر او پریدن گرفت
چو همیان زر زو گرانیار کرد
زر و سیم در خانه انبار کرد
خراسان و قزوین و دیلم
همه چراگاهشان شد رمه به رمه
بسنده نکرده بر این کار هم

به چاهت بیفکنده بهر درم. (ق/صص ۴۵۳—۴۵۴)
۲— از نظر ادبی، در قیامی نیز که در اوآخر جنگ جهانی اول، و متعاقب شکست‌های پیایی ارتزی تزاری از آلمان قیصری، در سراسر روسیه بر ضد امپراتور تزاری (انگلیسی) دوم) و سلسه‌کهنسال رومانوف سربرداشت و نهایتاً به عزل و قتل تزار انجامید، انگلیسی بی‌کار نبود؛ چرا که تزار روس، در بی شکست‌های سخت خویش از آلمان، به خطای سیاسی خود (منبی بر ورود به سیدان جنگ با قیصر، بر اثر تحیریات انگلیس) واقف شده و برای جلوگیری از ضرر بیشتر، مخفیانه درصد بستن عهده‌نامه صلح با متحدهین برآمده بود. با صلح روسیه و آلمان، قهرآ کفه جنگ و توازن قوا در جهان به سود

به ایران درون شورشی خواست کرد
یکی «شوروی مجلسی» راست کرد
بدین «شورش» اندک که او ره سپارد
به جادوگری نام «شور» ش گذاردا
در این فتنه شد کشته چندین هزار
که در گردش خونشان ماند بار (ق/ صص ۵۸۴—۵۸۳)

(۴۳۵—۴۳۶) ۵۰۰

نیز گوید: طمع کرده بد دشمن بد شگال
که بشکسته پر باد و برکنده بال!
که تا گیج و مکران و کرمان خورد
ره آهن آنجزا عمان برد
به کام اندرش بود کوچ و بلوج
گوارانز از شربت آبلوچ

حصاری کند بهر هندوستان

به کام دل و شادی دوستان

ز شش سوی افغان کند بارهای

که ماند چو کوکد به گهواره‌ای

به ایران درون کرد آشوبها

برآکند ایران به ناخوبها...

زهم بگسلاند سرسرشته‌ها

به خرمن در آذر زد و کشته‌ها

گروهی ندانسته انجام کار

فتادند در یکدگر گرگوار

ز رخ پرده شرم برداشتند

همه تخم پرخاش و کین کاشتند

ز افسون پنهان که او خوانده بود

به تن اندر و نشان چو خون رانده بود

چو دیوانه سگ مر کسی را گزد

از او خون دیوانگی بر مزد

بدین گونه گشتند مردم همه

به ایران درون از شبان تا رمه

نه ناموس بر کس بماند و نه زر

بکنند از کاخ‌ها بام و در

بشد کشته مردم در این گیرودار

فروزن تر ز اندازه هر شمار (ق/ ص ۳۹۳)

ادیب، در تحلیل حوادث تاریخ ایران در فاصله طلوع مشروطه (۱۳۲۴ ق) تا قرارداد ۱۹۱۹ وثائق الدوله، و داغ و درفش وی برای تحصیل این قرارداد استعماری، معتقد است که جمعی از فرزندان ناخلاف ایران [= امثال تقی‌زاده و... به تلبیس ابليس [= انگلیس] کنشور ایران را همچون فرنگیس (همسر سیاوش مقتوی) بیوه کردن = عزل محمدعلی شاه از اریکه سلطنت]. سیس دیو آتش نزد [= انگلیس] در مقام تاراج ایران برآمد و با روی کار آوردن ایادی خویش، نظیر حسینقلی خان نواب (که به ایجاد حساسیت شدید در همسایه شمالي انجامید و خصوصاً با چراغ سیزی که سر ادوارد گری — طراح قرارداد ۱۹۰۷ و تجزیه ایران به منطقه نفوذ روس و انگلیس — به روس‌ها نشان می‌داد، آن‌ها را عمللاً به اشغال بخش‌هایی از خاک ایران تحریک می‌کرد) زمینه تجاوز اشکار به خاک ایران توسط روس‌ها را فراهم آورد.

نفاق مسلمان و هندو، ورا
به هند اندرون کرد فرمانروا...

دو رنگی بد است و نکوهیده خوی

بدین یافت دیو از جهان آرزوی (ق/ صص ۵۸۴—۵۸۳)

نیز گوید:

میندار کانجا به نیرو گرفت

به شمشیر، و با زور بازو گرفت

تو را و مرا سست و بی‌توش یافت

تهی مغز و بی‌کیش و بی‌هوش یافت

ز ما آتشی در میانمان فکند

بدین زنگ، بنیاد هر دو دو بکند (ق/ ص ۲۹۱)

۲— تحریک و شوراندن ملت‌ها بر ضد دولت‌ها

و نیز دولت‌ها بر ضد یکدیگر: یکی از شگردهای

مهمی که استعمار انگلیس، برای از پادر آوردن دول

رقیب یا مخالف خود، همواره از آن سود می‌جوید، ایجاد

یا تشدید اختلاف بین دولت‌ها با ملت‌های خویش،

و تحریک و اغالش مردم بر ضد حکومت‌هاست.

همچنانکه می‌کوشد (برای پیشبرد اهداف شوم خویش)

دولت‌ها را به جان یکدیگر بیفکند. به نمونه‌هایی از این

شگرد شیطانی اشاره می‌کیم:

۱— از نظر حکیم پیشاور، جریان «مشروطه

وارداتی» در ایران (با نهضت اصلی «عدالتخانه» و

نیز «مشروطه مشروعه» اشتیاه نشود) که با تachsen

در سفارت انگلیس در زمان مظفرالدین شاه آغاز شد و

فیجایی چون گسترش موج آشوب و هرج و مرد در

کشور، کشمکش فزانیده بین جناح‌های مختلف، و تضاد

میان ملت و دولت افرید و ثمرات تلخی چون اعدام شیخ

شهید نوی (پیشوای روحانیت) در ملاعام در تهران و

کشتارهای فراوان خصوصاً در صفحات اذربایجان به

بار آورد، حاصل همین شگرد دیرینه بود که از سوی

دیلماسی لندن، و به هدف مات کردن حریف روسی

در صفحه شطرنج سیاست خاورمیانه و نیز گوشمالی

مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه ضد انگلیسی و بالأخره

ضریبه زدن به اسلام و روحانیت شیعه انجام شد:

به مغرب درون هست یک آبخوست

یکی شهر، کش نام لندن، در اوست...

در آن شهر آبد پهن و فرخ

ز هر سو برآورده بس کشک و کاخ

یکی خانه بی در و روزن است

نشسته در او چند اهریمن است

شب و روز از په مردم همه

سُگالیده کیدی چو کردم همه

بر آغالد این را بر آن بی‌گناه

که تا افکند هر دو تن را به چاه

چو افکنده شد هر دو، یکبارگی

به زیر آورد بهر خود بارگی

به هر جا وصالی، فراق افکند

به هر جا دو هدم، نفاق افکند...



از نظر حکیم پیشاور،
جريان «مشروعه وارداتی»،
در ایران (با نهضت
اصیل «عدالتخانه» و نیز
«مشروعه مشروعه» اشتباه
نشود) که با تحصن در
سفارت انگلیس در زمان
مظفرالدین شاه آغاز شد
و فجایعی چون گسترش
موج آشوب و هرج و مرج
در کشور، کشمکش فزاينده
بين جناحهای مختلف، و
تضاد میان ملت و دولت
آفرید و ثمرات تلخی چون
اعدام شیخ شهید نوری
(پیشوای روحانیت) در ملا
عام در تهران و کشتارهای
فراوان خصوصاً در صفحات
آذربایجان به بار اورد،
حاصل همین شگرد دیرینه
بود که از سوی دیپلماسی
لندن، و به هدف مات کردن
حریف روسي در صفحه
شطرنج سیاست خاورمیانه و
نیز گوشمالی مظفرالدین شاه
و محمدعلی شاه ضد
انگلیسی و بالأخره ضربه
زدن به اسلام و روحانیت
شیعه انجام شد

دول محور (آلمن و...) به هم می‌خورد و این امر، در آن وانفساً، دقیقاً به معنی نابودی و تباہی انگلیس بود. زیرا ارتش آلمان، از تاحدیه روس‌ها فراتخت خاطر می‌یافتد و همه قوای خویش را مصروف ججهه‌های جنگ با فرانسه و انگلیس می‌ساخت (چنان‌که پس از صلح لینین با قیصر، همین طور هم شد). با احسان این خطر اساسی از سوی تزار بود که انگلیسی‌ها با تحریکات حساب‌شده خویش بر آتش «قیام مردم ستم‌دیده و سرخورده روس علیه تزار» نفت پاشیدند و در نتیجه تزار، پیش از آنکه به صلح با آلمان توفیق یابد و روسیه را از صفت متفقین خارج سازد، افسر و دیپلم خویش را در باخت و اصولاً خاندان سلطنتی رومانوف برای همیشه از دور حکومت خارج شد!
 ندانم چه جادو به کار آورید!
 که یکباره از مرد، مردم رمید؟!
 پر آشوب شد شهر و کشور همه
 شبان بر، بشورید یکسر رمه
 بگفتند این شاه ما، ناسراست
 از او فرّه خسروانی جداست
 نخواهیم ما اینچنین شاه را
 به خاک افکنید این سیه ماه را
 گرفتند و بردند پس مرد را
 بدان سان که باد بزان گرد را (ق/ص ۲۶۵)

البته ادیب، قطعاً زمینه‌ها و اسباب داخلی این گونه تحولات تاریخی (نظیر ظلم و بیداد خاندان رومانوف) را منکر نیست، اما می‌خواهد به علل و اسباب پنهان آن‌ها نیز توجه دهد. تفصیل مطلب، موكول به فرست دیگری است.

۳— می‌دانیم که جنگ جهانی اول، با تلاطم‌های سختی که داشت، به حیات چهار امپراتور مقتدر و کهنسال پایان داد. نخستین آن‌ها، امپراتوری روس تزاری بود که بدان اشارت رفت، و آن سه تا دیگر نیز، امپراتوری‌های اتریش - هنگری - امپراتوری آلمان و بالآخره خلافت عثمانی بود که هر سه در جناح متحدين و در جرگه مخالفان انگلیس قرار داشتند و در تجزیه و تلاشی آن‌ها، به ویژه نابودی امپراتوری «مسلمان» عثمانی، انگلیسی‌ها (با همکاری صهونیزم جهانی) بسیار مؤثر بودند.

گفتی است راهی که استعمار بریتانیا برای نابودی عثمانی در پیش گرفت، به کارگیری همان شگردی بود که پیش از این از آن باد کردیم: ایجاد اختلاف و آشوب در صفوی حریف، برانگیختن ملت بر ضد دولت، و فریب‌خاندن جبهه حریف از درون! زیرا، چنان‌که پیش تر گفتیم، شکست و نابودی دولت عثمانی، عمدتاً معلوم قیام و حمله ناسیونالیست‌های ساده‌لوح عرب (به رهبری شریف حسین) بود که از سوی امثال کلتل لورنس، لرد کیچنر، ژنرال التبی و سر استورز، تحریک و سازماندهی شده بودند و وطن پرستان با دشمنان اسلام در راه نابودی دولت عثمانی همکاری

جدی کردند؛ غافل از آنکه استعمار انگلیس (گذشته از آنکه بر پایه سیاست «نفرقه بینداز و حکومت کن»، هیچ‌گاه استقرار دولت مقتدر و متحدی را در منطقه عربی برنمی‌تابد) در پشت پرده نیز با صهیونیسم جهانی بر سر تشکیل «کانون ملی» بیهود در فلسطین، یعنی بی‌ریزی مقدمات تشکیل دولت اسرائیل، به توافق رسیده و لرد بالفور، وزیر خارجه انگلیس، در نامه نوامبر ۱۹۱۷ م. به «روجیلد عزیز»ش! قول همه گونه مساعدت را داده است!

در یک کلام، انگلیس - که در میدان درگیری نظامی، خود را حریف متحدين، به ویژه ارتش قهار آلمان نمی‌دید - کوشید که این نقص را در عرصه جنگ‌های سیاسی و روانی، و با ایجاد شکاف میان دولتها و ملت‌های جبهه قیپ، جبران کند و با شوراندن بدنه قدرت خصم علیه رأس هرم آن، توان ادامه جنگ را از وی بگیرد، بلکه جان وی را بستند و به راستی هم که در این راه، دیپلماسی قوی و فعالی داشت (و البته تندی‌ها، خشکسراها و تلغیوهای رجال عثمانی بر ضد ملیت‌ها و اقوام مختلف امپراتوری عثمانی نیز، زمینه مساعدی برای پیشرفت دیپلماسی لندن فراهم کرد).

از ادب بشنویم که در قبح مکر انگلیس به روزگار جنگ جهانی اول، و هشدار به ملت‌ها... که در دام توطه‌های نفرقه‌افکانه وی نیفتند، با اشاره و خطاب به شاه آلمان، می‌گوید:

چنین است هنجرار بدخواه شاه
 شهها! از خدا جز زوالش مخواه
 شهان را بی نام افراختن

سزد ملک با تیغ پرداختن
 نه در کوره غدر، بستن دمه
 بیاوشوختن بر شیان، رمه

که این گله را می‌نباشد شیان
 بچردد، به دلخواه، روز و شبان
 چو آشفته شد بر شیان، گله

دگرگونه باید تهادن تله
 شیان، چون که شد از میانه برون
 فتد گله ناکام دام اندرون

اگر داشتی این گله هوش و رای
 نبودیش ابلیس، خود، رهنمای
 نه دنال گرگان همی تاختی

اگر خوی گرگانه بشناختی (ق/ص ۲۰۵-۲۰۶)
 بنای سیاست شیطانی انگلیس، افزون بر آنچه گفتیم، بر دو رکن زیر استوار بود: تباہی خاندانهای اصیل و عربی و کهن، برکشیدن و مسلط کردن افراد پست منحط بومی؛ یعنی همان چیزی که مولای متقدیان هفت مایه سقوط و تباہی دولتها شمرده است: یُسْتَدِرُ الدُّولَ بِتَأْخِيرِ الْأَفْاضِلِ وَتَقْدِيمِ الْأَرَادِ!

ح - تباہی خاندانهای اصیل و عربی
 خاندانهای اصیل و کهن در هر جامعه نوعاً واحد

دگر باره، چون «جُره بازی»^{۱۱} شدن
به لب اندرون، جادو بابلی
به مشت اندرون، خنجر کالبی
به هر جا که مرد نفایه گهر
به زیر خروشش بگسترد پر
چو زین ماکیان چند خایه گرفت
دلگ پیشه را کار پایه گرفت
بیفرود بر پایه پایه ی دگر
به یاری آمخته خایه ی دگر
به تیراندرون، هشته پر عقاب
به خون کرده بال مقابله خضاب
همان فاقم نرم هموار پشت
بسی بر نیامد که شد خاریشت...
تو گوئی، کهربایی است که تنها کاهها را جذب
خویش می سازدا!

گزان مار دیدم گزین تو را
نه باره ی تو خواهم، نه زین تو را
برآورده ناکسی، نیست کس
توبی شوره و، پروریده ی تو خس
همه کاه در می کشی سوی خویش
مگر کهربایی تو ای زشت کیش!؟ (ق/ ص ۵۷۰)

۵- پاسخ به یک سوال

این همه پستی و پلشی، چرا؟!
به راستی چه عاملی یا عواملی سبب می شود که
قدرتی چون امپراتوری انگلیس، این گونه حریص،
سنگدل، خون آشام و غارتگر گردد و شائی برای
خویش در جهان، جز آتش افروزی و فتنه انگیزی نداند
و نشناسد؟!
در پاسخ این سوال مهم و اساسی باید گفت: ایمان
نداشت به خدای جهان، و بی اعتقادی به حساب و
کتاب و عقاب آن جهان، آدمی را از هر درنداهای
پستتر و وحشی تر می سازد و هر چه هم که میدان
جولان و ترکازی چنین آدمی بازتر باشد این پستی
و وحشیگری دامنه و عمقی فراتر و بیشتر می باید و
جلوهای خشن تر و مخوفتر؛
نیند بداندیش شه را هنر
کسی کو گمارد به کارش نظر
به جز آتش فتنه افروختن
جهانی، به نامردی، سوختن
ز هر سوی، جراره انگیختن
شرنگی به شهد اندر آمیختن
چو نبود به ایزد گرایندگی
نباشد ازین کار شرمندگی
کسی کو به بیان گرایندگی نیست
از این شغل بد هیچ شرمندگی نیست
چو بر روز بادا فرهن نگروی
به هر سو که دیوت دواند، دوی!
کفر و بی ایمانی، اصولاً چشم عبرتین و
باطل نگر انسان ها را کور می سازد و سر آنکه دولت های

سیاست شوم انجام می گیرد، از کاپیتان نوئل، عضو
سازمان جاسوسی انگلیس (اینتلیجنتسرویس)، و
مأمور فروپاشی نهضت میرزا کوچک خان، نقل شده
که گفته است: «در ممالکی که منافع حیاتی داریم نباید
بگذاریم مردان لایق حکومت کنند. دستور است که
هرگاه یکی از رجال سیاست خواست به نفع کشورش
کار کند یا باید او را از بین بیریم یا از رأس کاری که
به عهده دارد، برداریم»^{۱۲} و این دقیقاً همان سیاست
شیطانی ای بود که (به گفته ادیب) انگلیسی ها در هند
پیش گرفتند:

ز رویی که شد بای شوم تو باز
به کشتی بیمود راه دراز
تبه شد به نیرنگ تو بی شمار
تنی کو شمرده شدی با هزار
بسی نامور خاندان کهن
زمکر تو شد کنده از بیخ و بن
بسی با شرف نامدار بلند
به تن ارجمند و به دل فرهمند
شرف توخته از نیاکان خویش
چو بیجاده رخشنده از کان خویش
چو دستان تو پیشندستی گرفت
فروزنده اخترش پستی گرفت (ق/صص ۴۰۵-۴۰۶)

حال انسانی و خلقيات مثبت آن جامعه، و در نتيجه
عملاً سد راه سلطه بیگانه و مانع اجرای نفشه ها و
دسايس مخرب آن هستند و اسلام نیز دقیقاً از همین
روی به «تکریم عزیزان» هر قوم — اعم از مسلمان و
کافر — فرمان داده است.

اصولاً درختی که ریشه های استوار و کهن دارد
در برایر توفان یا سیل، مقاومتی شایان از خود نشان
می دهد و چنانچه بادهای قوی بعضی از شاخه ها و
حتی بخشی از تنه آن نیز در هم بشکند، از آنجا که
ریشه پاره جاست، دوباره جوانه خواهد زد و برگ و بار
خواهد داد. مقابله نهالی که از ریشه در آمدده یا ریشه ای
سست و پوک دارد، فرار و آرام ندارد و با وزش هر یاد،
به این سو و آن سو می رود و چه بسا در فضا معلق
می شود. انسان ها نیز — که حکم نهالی رُسته از خاندان
را دارند — این چنین اند.^{۱۳}

کارشناسان استعمار نیز می دانند که آب آن ها با
انسان های اصل و نسبدار، معتبر، محبوب و متنفذ،
در یک جوی نمی رود، یا کمتر می رود؛ زیرا این گونه
افراد با گنجینه اطلاعات، تجارب، و مواریست علمی و
معنوی ذی قیمتی که از اسلاف خویش به ارت برده اند، از
ترفندها و توطنه های دشمن کمابیش آگاهند و کمتر به
دام آن می افتد. در نتيجه، در برایر توفان تحکم و تهاجم
وی ایستادگی می ورزند. لهذا استعمار گران و ایادی آنان،
چاره های جز متلاشی کردن و نایاب ساختن خانواده های
کهن و رجال عربیق — چه سیاسی و چه روحانی —
نمی بینند؛ چنان که صدام معلوم الحال، در عراق همین
معامله را با خاندان های عربیق و اصیلی چون بیت مرحوم
حکیم و صدر انجام داد و رضاخان پهلوی نیز در دوران
دیکتاتوری بیست ساله اش، یکی از ضربه های مهمی که
به اسلام و ایران زد اقدام وی به نایاب ساختن رجال
و بیوت مهم علمی و سیاسی وقت کشور، و ایجاد
قطحه ارجال در عرصه دین و سیاست بود.

بررسی کارنامه استعمار انگلیس نیز نشان می دهد که
سیاست وی در کنار ایجاد نقار و نفاق و اختلاف در جامعه
وشکستن وحدت و یکپارچگی ملی، انتراض خاندان ها و
نایابی سلسله های ریشه دار و کهن بوده و هست:

بسی خاندان کز شرف سود بر
به خاور زمین در، به خورشید بر
چو ماهی ندیده کسوف و کلف
فروزنده اند تیار شرف
به نیرنگ ابليس کز باخت
فرازید بال و بگسترد پر
پراکنده شد آن کهن خاندان
که شد دیو بر آزو کامران
بسی کاخ های فرازیده سر
بسی شاخ های پر از برگ و بر
بشد کنده از بیخ آن شاخ ها
بیفتاد بر خاک آن کاخ ها (ق/ صص ۵۸۵-۵۸۶)

برکناری رجال لایق در ممالک شرقی نیز از سوی
استعمار، به همین منظور و در جهت اجرای همین

ط— برکشیدن و مسلط کردن

افراد پست و منحط بومی
عمل استعمار، برای انتراض خاندان های کهن،
و نیز کنار زدن فرزانگان حاکم، از طرق مختلفی
وارد عمل می شوند که یکی از موارد مهم برکشیدن
عناصر پست و بی شخصیت بومی و گنجاندن این گونه
افراد در پست های کلیدی و حساس است. پیداست
در خانه ای که دیو وارد شود، مجالی برای تکاپوی
فرشته گان نخواهد بود:

به خاور درون، دودمانی نبود
کز آن دودمان بر نیاورد دود
به چاره سگالی و بد گوهري
به انگیزش کهتر و لشکری
بی خوبیشن تخت و کرسی گرفت
یکی را درم داد و ارسی گرفت
به هر جا که نایاک تن کهتری
برانگیختش بر رخ مهتری (ق/ ص ۲۶۸ و نیز:
صص ۴۰۸-۴۱۰)

آری استعمار انگلیس، وارد سرزمین دیگران
می شود و سپس، خروس واره، هر جا که مرد پست
و بی شخصیت یافت وی را در زیر بال و پر عنایت
خویش می گیرد و آیستن قول و قرارها و وعده و
وعده های خویش می گرداند:
به هر کشور اند، که آمد فرود دو گونه بُدش کار
و گفت و شنود

چو «تسپ بِرَه» گاهی نهان پر زدن

استعماری از افول و غروب همپالکی‌های خود عبرت نمی‌گیرند در همین امر نهفته است:

طبعیت پرستان کافر نهاد

بنابند سر از ره عقل و داد

چو نیوند آگه به راز نهان

نگیرند عبرت ز کار جهان (ق/ص ۵۲۹)

آش نهادن لدن نزد نیز از این حکم کلی، مستانا

بند و نیستند، ایمان به مبدأ و معاد که نبود، تلاش

بشر جز در راه شکم و شهوت نخواهد بود:

همه کوشش جز بی نای نیست

همه جنبش جز بی گای نیست

بی این دو بر باد داده جهان

چو بوزینه زین سو بدان سو جهان...

چو قواده دل بهر زر دادهای

به مهر زر، آذر درافتادهای

بی زر، بسی خانمان سوخته

که تا زد بی خوبشن توخته (ق/ص ۴۹۷-۵۰۰)

ع— درخواست نابودی انگلیس از درگاه الهی

با این سیرت زشت و رفتار ناپسندی که ادیب در انگلیس سراغ داشت، و قرار آرام جهان را در سرکوبی آن افعی عالم‌گزا می‌دانست، طبیعی است که نسبت به آن قدرت شیطانی کیهانی بس شدید داشته باشد و پیوسته از درگاه باری تعالی نابودی و فروپاشی وی را درخواست کند:

خدعه ابلیس گیتی دام عالمگیر او

پاره کن از هر کران گر شهر، ور خود روستاست

شش چهت را آهنهن دیوار کن بِر بوم وی

ای خداوندی که حکمت يفعل الله ما يشاءست...

پُر و بال این زغم بجه بسوزان در هوا

که جهان از پر و بالش در وبال است و بواسط...

هستی او هر تنی را رنج و هر دل راست درد

هم زوال او است درمان، هم فنای او دواست

(د/ص ۱۹)

خاصه، زمانی که در اوخر جنگ جهانی، امپراتوری تزاری— زیر ضربات ارتش آلمان و قیام مردم روسیه از داخل— از پای درآمد و متلاشی شد، دعای شبانه‌روزی ادیب به درگاه حق این بود که بار بورودگار، امپراتوری بریتانیا را نیز به روز سیاه خاندان رومانوف بشان (ق/ص ۳۸۱—۳۸۰، ۳۸۴، ۴۰۴—۴۰۳). نیز از خاک ایران می‌خواست که سر سوی آسمان کند و از عمق جان به درگاه ایزد منان ناله نماید و بگوید:

که ای برفرازندۀ آسمان

بدانسوی تر از قیاس و گمان

بدانسان که آن دیو دژخیم خوی

بدش ملک جم داشتن آرزوی

همه آرزوی دلش خاک شد

تش همچو گلچاک گلچاک شد،

بر این دیو بد نیز آتش بیار
میاور درخت امیدش به بار

ز نستوه و نستوده دیوم رهان

و زین قوم کش گشته با وی دهان

بدان خشم کو بند عادان گست

غم‌انگیز شد سد شادان گست

بدان خشم، دیوار مکر و فرب

چو از شاخ سیب اندر افکن به شب (ق/ص ۴۲۰)

و بالأخره، زمانی که ضدیت شدید تو دولتان

بولشویک روسیه را انجلیس شدیز از خدای متعال

درخواست کرد که با چاقوی تیز آنان، خیک پر باد

استعمار بریتانیا را در خاورمیانه چاک دهد!

برانگیز یا رب شکافنده خیک

اگر منشویک است، گر بلشویک

که تا بر درد خیک پر باد را

نشاند به شاگردی استاد را! (ق/ص ۴۸۹)

در همین زمینه، باید افزود که ادیب مرگ انگلیس

را در ایران و هند پیش بینی کرده است که بررسی

اعشاری در این باب و توضیح آن موقول به فرسنی

دیگر است.

پی‌نوشت‌ها

۱— برای تفصیل زندگی ادیب، و اشعار «اخلاقی—

اعقادی» و «سیاسی— ضداستبدادی» وی رک: علی

ابوالحسنی، اینهدار طملت یار، زندگی‌نامه و اشعار ادیب

پیشاوری، چاپ دوم، عبرت، تهران، ۱۳۸۰

۲— رک: اسب تروای ویلسون، وصف ماهیت امریکا در

دوران جنگ جهانی اول از زبان ادیب پیشاوری، مندرج در:

مجله زمانه، سال ۳، ش ۱۴، آیان ۱۳۸۲

۳— رک: لویس ل. استاینر، رک: جهان در قرن بیستم،

ترجمه دکتر ابراهیم آنی، صص ۵۷—۲۸

۴— ویل دورانت، اختتاق ایران، ترجمه رحیم نامور،

صص ۳۷—۳۶

۵— دولاوفز، تاریخ هند، ترجمه فخر داعی گیلانی،

ص ۳۵۷

۶— ویل دورانت، همان، صص ۵۱—۵۹؛ به گفته مهاتما

گاندی در کنفرانس میزگرد لندن (۱۳۹۱): انگلیسی‌ها طی

آن جنگ نیم بیلیون دلار از هندی‌ها، بابت جنگ، مساعده

گرفتند دولت هند از ارشتی یک‌میلیونی برای شرکت در

جهه‌های جنگ به آن سوی دریاها اعزام کرد و «هزینه و

تجهیزات کامل این ارشت نیز از جب مردم هند برداخت شد.

در حالی که مردم هند حتی یک نماینده هم در ترکیب دولت

نداشتند و در مورد جنگ و سایر مسائل، حق اظهار نظری

برای آن‌ها قابل نشده بودند (ولیام شایر، خاطره گاندی،

ترجمه دکتر حسن حاج سیدجوادی، ص ۲۵۵). شایر، خونگار

مشهور امریکایی که شاهد نقطه گاندی در این کنفرانس

بوده است، خاطر نشان می‌سازد: در جنگ جهانی اول

«هندوستان یک‌میلیون و سیصد هزار نفر نیرو برای امپراتوری

انگلیس فراهم کرد و طی آن ۱۰۶ هزار نفر جان خود را از

دست دادند» (همان، ص ۳۸). گفتنی است که این تعداد در

جنگ جهانی دوم به ۷۴ میلیون نفر رسید (گیانستنی، ص